

خبرنگاری که با نشر کذب خود را بی اعتبار می سازد !

پاسخی به مقاله ی آندره آنوسه خبرنگار "تاگس اشپیگل" در مورد تبعیدیان معترض به کنفراس برلین تحت عنوان "تبعیدیان ایرانی خود را بی اعتبار می سازند!"
(چاپ شده در "بامداد"، سوئد، آوریل ۲۰۰۰)

نیلوفر بیضایی

خانم نوسه ی گرامی ، شما و من یکدیگر را نمی شناسیم ، با اینهمه من بر این باورم که یک تفاوت اساسی میان شما و من وجود دارد . من تاریخ سرزمین شما را می شناسم ، ولی شما تاریخ سرزمین مرا نمی شناسید . من مدتهاست که در تلاشم تا زخمهایی را که بناچار از سرزمینم با خود بدین جا آورده ام (سرزمینی که عاشقانه دوستش می دارم) ، از طریق نوشتن و بروی صحنه بردن نمایشنامه التیام بخشم . ما یک گروه فقیر تاتری هستیم . چندین سال است که با نمایشنامه هایمان در کشورهای اروپایی می گردیم و برای تماشاگر ایرانی که با ما تاریخچه ی مشترکی دارد، نمایش اجرا می کنیم . ما تلاش می کنیم تا زنده بمانیم ، در تبعید ، در هیچستان . در یک جامعه ی مرفه ، در اروپا که اکنون متحد شده و آنقدر قوی هست که بتواند از امتیازات ویژه برخوردار شود ، از جمله امتیاز کسب منفعت برای خویش و بهر قیمتی ... این امتیاز نوش جانش باد !

آری ، درست در همینجاست که ما ایرانیان رانده شده ، ما تبعیدیان تلاش می کنیم تا خشونتیی که در کشورمان بر ما اعمال شده ، فراموش کنیم . باور کنید که این کار اصلا آسان نیست . بسیاری از ما زنان و مردان در زندانهای جمهوری اسلامی به فجیع ترین شکل شکنجه شده اند و یا مورد تجاوز قرار گرفته اند . بسیاری از ما که در گروه سنی ۱۳ سال تا ۴۰ سال بودند ، اعدام شده اند . آیا هرگز در مورد قبرهای دسته جمعی در ایران چیزی شنیده اید ؟ آیا می دانید که در گورستان تهران ، محلی بنام "لعنت آباد" وجود دارد که در آن هزاران نوجوان دفن شده اند ، بدون اینکه هرگز نام و هویت آنها شناسایی شده باشد . می دانید که تنها دلیل اعدام شدن آنها اعتراض به قوانین قرون وسطایی ، اعتراض به سانسور و اعتراض به یک نظام مردسالار بوده که برای زن نصف مرد حق قائل است ، بوده است ؟

آیا می دانید که بسیاری از نوجوانان آن زمان امروز در بیمارستانهای روانی کشور شما بستری هستند ، چون فراموش کردن این فشارها و شکنجه ها را تاب نیاوردند ؟ آیا می دانید که بسیاری از روشنفکران ، نویسندگان و هنرمندان سرزمین من که جزو بهترینها هستند و سالهاست که در تبعید در اروپا ، آمریکا و کانادا بسر می برند ، به خاطر قطع ارتباط با ریشه ها شان و بدلیل اینکه تاب دیدن فاجعه ای را که بر سرزمینشان می رود نداشتند ، یا خودکشی کردند ، یا دق مرگ شدند و یا با خطر هر روزه ی انتحار دست در گریبانند ؟ آیا شما بعنوان یک خبرنگار هرگز علاقه ای به دنبال کردن بیوگرافی و سرنوشت اینان نشان داده اید ؟ آیا می دانید که سرنوشت اینها جزو جدایی ناپذیر تاریخ سرزمین من است و آیا می دانید که جمهوری اسلامی سالهاست تلاش می کند تا حضور و مرگ آنها را که لکه ی ننگی بر پیشانی اش خواهد ماند ، انکار کند و آنها را حذف کند ؟ خانم نوسه ی گرامی ، میان سرنوشت روشنفکران تبعیدی سرزمین شما در زمان فاشیسم هیتلری و سرنوشت روشنفکران سرزمین من شباهتهای بسیاری وجود دارد .

زندگی توماس من ، برتولت برشت ، کلاوس من و بسیاری از متفکرین سرزمین شما که امروز مایه ی افتخار شما هستند ، همانگونه سخت بوده که اسماعیل خویی (شاعر) ، غلامحسین ساعدی (نویسنده) ، شهرنوش پارسی پور (نویسنده) ... و صدها متفکر دیگر از سرزمین بلا دیده ی من . متفکرین شما به همان اندازه برای فرهنگ سرزمینتان اهمیت داشته اند که اینان برای سرزمین من .

آقای خویی که سالهاست در تبعیدگاهش در انگلیس زندگی می کند ، سالهاست دچار افسردگی است ، غلامحسین ساعدی چند سال پیش در تبعیدگاهش در پاریس به حذف فیزیکی تن داد ، چرا که دیگر تاب تحمل این اوضاع را نداشت و شهرنوش پارسی پور امروز در آمریکا با خاطرات سالهای زندانی بودنش دست و پنجه نرم می کند . با اینهمه ، خانم نوسه ی گرامی ، جهان هرگز با متفکرین شما اینچنین غیرعادلانه رفتار نکرد که شما در مقاله تان در تاریخ ۱۰ آوریل ۲۰۰۰ در نشریه ی "تاگس ..." با نگاه از بالا به ما تبعیدیان و بدتر "جهان سومی ها" کردید .

خانم نوسه ، آیا شما می دانید که کسی مانند آقای اکبر گنجی یا آقای جلایی پور که شما جزو "معتبرین" و "ارزشمندترین" شرکت کنندگان سمینار برلین می شمردید که هستند ؟ آیا می دانید که آقای گنجی از بنیان گذاران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و آقای جلایی پور ، سالها فرمانده بسیج سپاه پاسداران در کردستان بوده است و عامل قتل بسیاری از انسانهای بی گناه بوده است ؟

آیا برای شما قابل تصور است که آقای گوبلز (اگر زنده می بود) امروز اعلام می کرد که دمکرات شده و بعنوان سخنران در جایی حضور می یافت و یهودیها به شنیدن سخنرانی او بروند و اعتراض نکنند ؟ آیا واقعا تصور می کنید که یهودیها چنین عملی را می پذیرفتند و اعتراض نمی کردند ؟ یا اینکه شما حق اعتراض را تنها برای

این سوی جهان برسمیت می شناسید که شما بدان تعلق دارید؟ شما از کجا این حق را برای خود قائل می شوید که معترضین به این سمینار را بی اعتبار بخوانید، بدون اینکه کوچکترین اطلاعی از زندگینامه های شخصی آنها داشته باشید؟ کسانی چون آقای گنجی و جلایی پور تا به امروز کوچکترین نشانی از پشیمانی جنایاتی را که خود جزو عاملینش بوده اند، از خود نشان نداده اند.

خانم نوسه، طبق قوانین اروپای متمدن شما، چنین کسانی پیش از اینکه حق صحبت در مورد "اصلاح طلبی" را بیابند، باید در برابر یک دادگاه پاسخگوی اعمال گذشته ی خود باشند. این را شما بهتر از من می دانید. آیا چنین نیست؟

دیگر شرکت کنندگان این سمینار نظیر آقای سپانلو یا آقای دولت آبادی که گویا بنا بود حضورشان به این سمینار وجهه ببخشند را من از کودکی و بدلیل دوستی خانوادگی از نزدیک می شناسم. من با فرزندان اینان بزرگ شده ام. آنها برای من "عمو سپانلو". "عمو دولت آبادی" هستند. من برای تلاش ادبی و فرهنگی مادام العمر آنها ارزش بسیاری قائلم و می دانم که آنها در طول حیات ادبی شان با سانسور و برای آزادی مبارزه کرده اند. ولی شاید این نیز واقعیت داشته باشد که انسان هر چه مسن تر می شود، محافظه کار تر می شود. آری اینان امروز "مفیستو" های -آیا رمان "مفیستو" ی کلاوس من را می شناسید؟- سرزمین من هستند. باور کنید که سخت ترین لحظه ی زندگی یک هنرمند زمانی است که او نا خواسته و بناچار تبدیل به ابزار یک دستگاه دولتی شود، تا بتواند ادامه ی حیات دهد. بهمین دلیل برایشان از صمیم قلب متاسفم.

خانم نوسه ی گرامی، آیا می توانید برای من توضیح بدهید که از چگونه است که یک بنیاد فرهنگی مانند بنیاد هاینریش بل (آیا حیف نام این فرهنگی ساز بزرگ نیست، که از آن اینچنین سوء استفاده شود؟)، برگزاری یک سمینار سیاسی با اهداف سیاسی را در دستور کار خود قرار می هد و با نام قصد ایجاد دیالوگ به برگزاری یک مونولوگ دست می زند؟ دیالوگ تنها زمانی ممکن است که نمایندگان طیفهای فکری گوناگون امکان صحبت و انتقاد بیابند و نه تنها کسانی که در ایران نیز امکان صحبت و حتی انتقاد دارند. می دانید که یکی از هدفهای بزرگ این رژیم سالهاست که تقسیم این ملت به "خودی" و "غیر خودی" بوده است؟

شما شانس بدنیآ آمدن در یک سرزمین آزاد را داشته اید و بعنوان زن این امکان نسبی را دارید که در مورد سرنوشت خویش تصمیم گیرنده باشید. این حق را برای زنان سرزمین من نیز قائل باشید که چون شما این شانس بزرگ را نداشته اند.

این را نیز بدانید که ما برای خود حق اعتراض قائلیم و از تصویر کلیشه ای انسان مغلوب قدرت که شما از ما در ذهن دارید، فرسنگها فاصله داریم. این حق را رژیمی که ایجاد رعب و وحشت جزو دستور کارش قرار دارد، نتوانست از ما بگیرد و مطمئن باشید که حمله های توهین آمیز کسی چون شما نیز نخواهد توانست از ما سلب کند.

حسی را که به یک ایرانی تبعیدی پس از ۱۵ سال دوری از ایران از دیدن آخوندی چون آقای اشکوری دست می دهد، تنها کسی می تواند بفهمد که با پوست و گوشت خود لمس کرده باشد که چنین کسانی که امروز اینچنین مزورانه سربریز می اندازد، قادر به چه رفتارهای خشونت آمیزی می باشند و برای رسیدن به همه ی اینها شما می بایست تاریخ این سرزمین را می شناختید و درست همین از حوزه ی شناخت شما خارج است.